وجه تسمیه مازندران و طبرستان

دکتر نظام الدین نوری
استادیار دانشگاه هنر
(از ص ۱۹۳ تا ص ۲۰۱)

چکیده:

سرزمین مازندران (= طبرستان = تبرستان)، با مناظر زیبای خود، نگینی است که در گوشهٔ انگشتر زرین ایران قرارگرفته است.

این سرزمین با دارا بودن دریا، جنگل، کوهِ منقوش، عجایب و قلاع، یک مجموعهٔ جالب و زیبایی را تشکیل داده که توجّه عموم و به ویژه هر تازه واردی را به خود جلب می‌کند.

مازندران، سرزمین پر ماجرا و خاستگاه افسانه‌ها، اسطوره‌ها، دلیران، جادوگران، سلحشوران، کوهها، دشتها، تاجران، پیشه‌وران، کشاورزان، اسپهبدان، علویان، قیامها و حرکتهای بسیاری است که همگی صحنه‌های پر شور و عظیمی را در تاریخ ایران به وجود آورده‌اند.

وسعت سرزمین مازندران در دوران کنونی، گاهی گسترش یافته و زمانی هم ثابت مانده است. در این دوران در پی تغییر وسعت، گاهی اسامی مناطق نیز تغییر می‌یافته چنانکه زمانی نام طبرستان از طرف غرب تا دیلمان را شامل می‌شده و زمانی نیز تا سر حدگرگان را؛ واژه‌های «مازندرانی» و «طبرستانی» گاهی به صورت مترادف درکنار هم قرار داشتند و از آنها یک معنی افاده می‌شده است و زمانی هم جدا از هم محدوده‌ای خاص را شامل می‌شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: مازندران، طبرستان، تپورستان، هیرکانی، کادوسی‌ها.

مقدّمه:

واژه مازندران و طبرسان در بیشتر اوقات، مترادف هم به یک معنی بوده‌اند. امّا در همان حال که نام طبرستان بر تمامی نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شد، کلمهٔ مازندران بر منطقه، اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب شرقی دریای خزر امتداد داشته، گفته می‌شده است.

پس از آنکه واژهٔ مازندران به تمامی نواحی کوهستانی و ساحلی گفته شده، دیگر کلمهٔ طبرستان از استعمال افتاده است.

مازندران کنونی با شهرستانهایش که ازکنارهٔ جنوبی دریای خزر، از مرز شهرستان گرگان تا مرز گیلان گسترده شده است، همیشه دارای مفهوم و گستردگی جغرافیایی و تاریخی امروزی نبوده است. نخستین اطّلاعات، از منطقهٔ جنوب دریای خزر از نوشته‌های چندتن از جغرافی‌دانان و مورّخان، به ویژه لسترنج، ابن اسفندیار، ظهیرالدین مرعشی، ابن حوقل و نظایر اینها به دست می‌آید و چنین استنباط می‌گردد که تپورانی مانند هیرکانیان، و آریانها زندگی می‌کردند و گرداگرد دریا، پس از هیرکانیان، آماردها، کادوسی‌ها، کسپی‌ها و در پایان سکاها ساکن بودند.

در بخش‌های شمالی رشته کوهها، نخست گلاها (= گیلها) و کادوسی‌ها زندگی می‌کردند و برخی از هیرکانیان و پس از آنان گروه پارتها در آنجا ساکن شدند. اینک به تاریخ نامگذاری هر یک از دو واژهٔ مازندرانی و طبرستانی می‌پردازیم:

الف ـ مازندران:

صاحب کتاب تاریخ طبرستان دربارهٔ مازندران می‌گوید:

«این ولایت را «موزاندرون» گفتند به سبب آنکه «موز» نام کوهی است از حدّ گیلان کشیده تا به لار و قَصْران که «موز کوه» گویند. همچنین تا به جاجَرْم معنی این ولایت درون کوه موز است» و میان مازندران و طبرستان تفاوت قائل شده و مازندران را در حدّ مغرب و طبرستان را داخل حدّ «فرشوذگر» می‌داند و به این ترتیب، طبرستان و مازندران را دو منطقه در جنوب دریای خزر ذکر می‌کند.» (ابن اسفندیار، ص ۵۶)

«یاقوت حمَوی» در المعجم البلدان، طبرستان را همان مازندران قلمداد می‌کند و می‌گوید که در هیچ یک از کتب قدیمی به کلمهٔ «مازندران» بر نخورده است و مازندران را در زبان عامیانه اهالی آن دیار رایج می‌داند.(ص ۵۰۲)

«لسترنج» جانشینی کلمهٔ مازندران را به جای طبرستان، تقریباً همزمان با حملهٔ مغول به ایران می‌داند. به نظر وی آن دو کلمه مترادف و به یک معنی بوده‌اند. امّا در همان حال که نام طبرستان بر تمامی نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی گفته می‌شود، کلمهٔ مازندران (فقط) بر منطقهٔ اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب خاوری بحر خزر امتداد داشته، گفته می‌شده است. پس از آن که کلمهٔ مازندران بر تمامی نواحی کوهستانی ساحلی گفته شد، دیگر کلمهٔ طبرستان از استعمال می‌افتد. وی از زمان استعمال کلمهٔ مازندران اطّلاعی نداشته است.(سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۹۳)

در آبان یشت، گروه ۶، پارهٔ ۲۲ چنین آمده است.

«ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همهٔ ممالک، بزرگترین شهریار گردم، به همهٔ دیوها و مردم، به همهٔ جاودان و پری‌ها و کرپانهای ستمکار دست یابم که‌دوم سوم از دیوارهای مازینیه و دروغ پرستان وَرنه را زمین افکنم».(اسماعیل مهجوری، ص ۱۷)

«میر ظهیرالدین مرعشی» علاوه بر ذکر نظر ابن اسفندیار، در این مورد می‌گوید: «مازیرا، پس از فتح مازندران، دیواری برای حراست منطقه کشیده و چند دروازه نصب [کرده] و نگهبانانی گماشته تا کسی بی اذن او رفت و آمد نکند و این دواره را «ماز» می‌خواندند و درون او را «مازاندرون» می‌گفتند.(تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۱۶)

در «دیوان منوچهری دامغانی»، شاعر قرن پنجم هجری، در مدح «منوچهر بن قابوس» دربارهٔ مازندران چنین آمده:

«برآمد ز کوه ابر مازندران ——— چو مار شکنجی و ماز اندران
چو سندان آهنگران گشته یخ ——— چو آهنگران ابر مازندران»[۶]

همانطور که ذکر شده است، واژهٔ مازندران به معنای جغرافیای آشکار خود در روزگار پس از ظهور اسلام، پیش از آنکه در سدهٔ هفتم هجری جانشین نام قدیمی طبرستان گردد،

گاه به معنای بخش بزرگی از طبرستان و گاه مترادف با آن به کار رفته است. گواهی دیگری که بر محدود و معیّن بودن به معنای جغرافیایی مازندران موجود است آن است که ظهیرالدین مرعشی گوید: شاه غازی رستم بن علی بن شهریار (سدهٔ ششم هجری قمری) ازگیل و دیلم، رویان، لاریجان و مازندران، کبود جامه، استراباد و قصران، سی هزار سپاهی گرد کرد و رو به «دهقان» تاخت و تا غزان جنگید. (همان، ص ۴۲)

برای اطمینان بیشتر در تثبیت این واژه که در گذشته‌های دور وجود داشته است، می‌توانیم به اشعار فردوسی استناد کنیم.

فردوسی برای گریز از خشم سلطان محمود غزنوی از هرات نزد اسپهبد شهریار شاه طبرستان «از خاندان باوندیان یا آل باوند» آمد. در آن روزگار مازندران کنونی به نام طبرستان هم خوانده می‌شد که همهٔ «اسپهبدان» نیز اسپهبدان طبرستان نامیده می‌شده‌اند.

ذکر کلمهٔ مازندران، قبل از یاقوت، علاوه بر آثار باستانی در شاهنامهٔ فردوسی نیز به کار رفته است. بسیاری از حوادث افسانه‌ای شاهنامه در مازندران روی داده که مهمترین و درازترین آنها هفتخوان رستم زال است. رستم برای یافتن و رهانیدن کیکاووس، پادشاه ایران که در بند دیوان مازندران گرفتار بود، از زابلستان به مازندران سفر کرد و پس از هفت عمل پهلوانی، کاووس و بازماندگان سپاه ایران را آزاد کرد.

فردوسی شهرهای حقیقی مازندران را مانند: تمیشه (= طمیشه)، ساری و آمل به سرگذشتها و حوادث کمابیش افسانه‌ایِ خود درآمیخته است و او در شاهنامه از رامشگری مازندرانی صحبت می‌کند که برای کیکاووس نیز رامشگری می‌کرد:

به بربط چو بایست برساخت رود — بر آورد مازندرانی سرود
که مازندران شهر ما یاد باد — همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است — به کوه اندرون لاله و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین پر نگار — نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل به باغ اندرون — گرازنده آهو به راغ اندرون
گلاب است گویی به جویش روان — همی شاد گردد زبویش روان

دی و بــــهمن و آذر و فــــرودین — هــــمیشه پــر از لاله بـینی زمـین
هــمه ســاله خـندان لب جـویبار — بـه هـر جـای بـاز شکـاری بـه کـار

(همان، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶)

امّا در جای دیگر قصهٔ هفتخوان، شرحی در بارهٔ وسعت مازندران، راهها و گذرگاههای آن آمده است که وسعت آن با وسعت امروزی تفاوت دارد.

لازم به توضیح است که اولاد، پهلوانی است که در مرغزارِ مدخل مازندران با رستم آشنا شد و او را به جایگاه دیوان و زندان کاووس و خوان دیو سپید راهنمایی کرد. جای بحث است راهی که رستم برای رسیدن به جایگاه دیوان و زندان کاووس باید طی کند، حدود صد فرسنگ ذکر شده است که با موقعیّت و محدودهٔ جغرافیایی مازندران چندان منطبق نیست. ولی فردوسی بدان اشاره دارد و چنین می‌گوید:

به جایی که بسته است کـاووس شـاه — نـمایم تـو را یک بـه یک شـهر و راه
کـنون تـا بـه نـزدیک کـاووس کـی — صد افکـنده فـرسنگ، بـخشنده پـی
وز آنــجا ســوی دیـو، فـرسنگ صـد — بــیاید یکــی راه دشــخوار و بــد
مــیان دو کــوه است پـر هـول جـای — نــپرد بــر آن آســمانش هــمای
مــیان دو صـد چـاهساری شگـفت — بـه پـیمایش انـدازه نـتوان گـرفت

(فردوسی، همان، ص ۲۰۲ و ۲۰۳)

ب ـ طبرستان (= تبرستان)

واژهٔ طبرستان مأخوذ از واژه‌های «تپور، تیپور و تیپر» است. مرحوم دکتر محمد معین، نامگذاری تبرستان را به نام قوم «تپور» می‌داند.

آنچه مسلّم است، واژهٔ تبرستان، تپورستان یا تیپورستان، پس از ورود اعراب به ایران، به «طبرستان» تغییر شکل یافته است. زیرا شکل این واژه به خط فارسی به صورت «تبر» بوده که وسیله‌ای برای شکستن درخت و هیزم است.

واژهٔ طبرستان در دورهٔ باستان رواج داشته است. چینی‌ها در نوشته‌ای کهن خود آن را «ت ـ پاس ـ تان» یا «ت ـ پاس ـ س ـ تان» آورده‌اند. تپورها یکی از قومهای باستانی بودند که

در کنارهٔ جنوبی دریای خزر زندگی می‌کردند. برخی از دانشمندان مشهور و از مردمان بومی مازندران پیش از آمدن آریاییها می‌دانند که در برابر ایرانیان مهاجر به کوهستانهای بلند این سرزمین پناه بردند و به تدریج تمدّن آریایی و سپس دین «مزدیسنی» را پذیرفتند.(تاریخ مازندران، ج اول، ص ۲۳)

«استرابُن» و دیگر خاورشناسان بارها از قوم «تپور» نام برده‌اند. چنانکه استرابن می‌گوید: «تپوران میان هیرکانیان و آریانها زندگی می‌کنند.»(به نقل از مهجوری، ص۲۳)

دربارهٔ واژهٔ «طبرستان» در روزگاران باستان، مدارکی که دال بر رواج این واژه باشد، در دست نیست. نخستین باری که در نوشته‌های منسوب به روزگار پیش از اسلام به واژهٔ طبرستان بر می‌خوریم، در «نامهٔ تنسر» است. چنانکه معروف است، موبد موبدان اردشیر اول آن را به مان جشنسف (گشنسپ شاه)، شاه طبرستان نوشته و او را از پادشاهی ساسانیان آگاه کرده است.

گشنسپ شاه، به راهنمایی تَنْسَر، موبد موبدان، فرمان اردشیر بابکان را اطاعت کرد و اردشیر پادشاهی او را در سرزمین نیاکان وی ابقا کرد و آن را به او بخشید. بنا به نوشتهٔ ابن اسفندیار، گشنسپ، پادشاهی را از پدر خود به ارث برده بود و نیاکان وی زیمن طبرستان و «پتشخوارگر» را به قهر و غلبه از نایبان اسکندر گرفتند و پادشاهی طبرستان تا زمان قباد (کواذ)، پسر فیروزه و پدر انوشیروان در خاندان گشنسپ (جشنسف) دوام یافت. (ابن اسفندیار، ص ۴۱)

موقعیت و محدودهٔ جغرافیایی طبرستان و جایگاه تپوریها، دقیقاً مشخص نیست، ولی با توجّه به شواهد و مدارک می‌توان حدود و جایگاه آن را مشخّص کرد. در مورد جایگاه اصلی تپورها، می‌توان آسان‌تر نظر داد زیرا جایگاه اصلی آنان تقریباً ثابت بوده است ولی در مورد گسترش یا عدم گسترش قلمرو آنان به صراحت نمی‌توان نظر داد، زیرا زمانی که دولتی درگذشته مقتدر می‌شد، قلمرو آن توسعه می‌یافت و زمانی که رو به ضعف می‌نهاد محدودهٔ آن کمتر می‌شد. بنابراین به طور دقیق نمی‌توان قلمرو حکومتی را درگذشته ثابت دانست. برای ترسیم جایگاه اصلی تپوریها ضروری به نظر می‌رسد تا دربارهٔ جایگاههای

هیرکانیان (گرگانیان)، پارتها (اشکانیان) آماردها و گله‌ها سخنی به میان آوریم. می‌دانیم که هیرکانیان (گرگانیان) در محدودهٔ شهرستان گرگان کنونی و پارتها در شمال شرقی ایران کنونی، آماردها در حوزه‌ای شامل بخشهای آمل، نوشهر، تنکابن، و گله‌ها در محدودهٔ گیلان امروزی می‌زیسته‌اند. از این روی می‌توان گفت که جایگاه نخستین تپورها، یعنی تپورستان (تبرستان) به معنی ویژه، در شهرستانهای کنونی بهشهر، ساری، چهار دانگه، (و نیز دودانگه، بند پی شرقی) و زمانی نیز محدودهٔ طبرستان ازگرگان تا دیلمان بوده است.

با توجه به سکّه‌هایی که از دورهٔ ساسانیان و اوایل ورود اعراب به ایران حدود سده‌های اول و دوم هجری به دست آمده، نام «تپورستان» به خط پهلوی بر آنها بوده است؛ به این نتیجه رسیده‌اند که طبرستان، معرّب تپورستان (تاپورستان) بوده است.(مهجوری، ص ۲۴)

صاحب کتاب تقویم البلدان، طبرستان را «ناحیهٔ طبر» دانسته و می‌گوید: «از آن روی طبرستان نامیدنش که طبر به زبان فارسی آلتی که آن را به عربی «فاس» (= تبر) گویند. سرزمین مذکور را بیشه‌های انبوه باشد که سپاه در آن پیش نرود جز آنکه با طبر (= تبر) درختان پیش روی خود را قطع کنند و «استان» به زبان فارسی «ناحیه» باشد.(ابوالفداء، ص ۴۳۲)

در لغتنامهٔ دهخدا «تحت عنوان کلمهٔ طبرستان، چنین آمده است: طبرستان (ط ب ر) کلمه‌ای است مرکب از طبر ـ ستان (مزید و مؤخّر مکان) و در لغت به معنی مکان طبر (تپور)ها که قومی قدیمی و ساکن آن ناحیه بوده‌اند، می‌باشد.

«لِسترنج» مورّخ و جغرافی‌دان قرن ۱۹م. کلمهٔ «طبر» را در زبان بومی، به معنی کوه و طبرستان را ناحیهٔ کوهستانی دانسته است.(سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۹۳)

«ابن حوقل» در قرن چهارم هجری در بارهٔ طبرستان چنین می‌نویسد:

«در همهٔ نواحی طبرستان ابریشم به دست می‌آید که به همه جا می‌فرستند... مردم طبرستان پر مو، پیوسته ابرو و دارای سرعت تکلّم هستند... طلای آنجا بی‌مانند است چنانکه در جامه‌های زربفت، طلای آن باقی می‌ماند و از این جهت مشهور است».(صورة

الارض، ص ۱۲۳)

با توجه به آنچه که دربارهٔ واژه‌های مازندرانی و طبرستان گفته شده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ـ نظر محقّقان متقدّم:

می‌توان دریافت که محقّقان متقدّم، بیشتر برداشتهای شخصی و گفته‌های رایج میان مردم را ملاک قرار دادند و براین اساس از آنجا که تشابه بسیاری میان کلمهٔ «تبر» فارسی و بخش اول کلمه طبرستان «طبر»، وجود دارد و همچنین به دلیل اینکه نواحی ساحلی دریای خزر عموماً جنگلی بوده و «تبر» نیز وسیله‌ای است برای استفاده این منطقه، لذا نتیجه گرفته‌اند که طبرستان مأخوذ از کلمهٔ «طبر» فارسی است.

۲ـ نظر محققّان متأخر:

با توجّه به مستندات و مدارک تاریخی که ارائه می‌دهند می‌توان پذیرفت که نظرات ارائه شده، از اعتبار بیشتری برخوردار است. همان طور که گفته شد، براساس آخرین تحقیقاتی که در این مورد صورت گرفته، طبرستان، معرّب تپورستان و محل سکونت قوم «تپور» بوده است.

کشف سکه‌هایی از دورهٔ ساسانی و اوایل نفوذ اسلام که بر روی آنها نام «تپورستان» نقش بسته، این نظر را قوّت می‌بخشد.

۳ـ کاربرد واژهٔ مازندرانی به جای طبرستان:

بعد از ظهور اسلام و به ویژه حدود قُرن هفتم هجری که در بَدْوِ امر، ذهن را به این قضاوت شتاب زده می‌کشاند که مازندران نام جدید برای این سرزمین است، صحت نداشته و مروری بر تاریخ گذشته این واقعیّت را آشکار می‌سازد.

نتیجه:

از مطالعهٔ مقالهٔ مورد نظر این گونه دریافت می‌شود که دو واژهٔ «مازندران» و «طبرستان» چه در تاریخ دورهٔ باستان و چه در تاریخ دورهٔ اسلامی در ایران به صورت‌های **مازینه**، **مازاندر** و **تپورها** و نظایر اینها رایج بوده و سرانجام رسم‌الخط آن به شکل‌های امروزی

درآمده است.

زمانی، منطقه دشت و جلگهٔ جنوب دریای خزر را مازندران و مناطق کوهستانی را طبرستان می‌نامیده‌اند و زمانی نیز واژهٔ طبرستان بر تمامی مناطق جلگه و کوهستانی نیز اطلاق می‌شده است.

منابع:

۱ـ ابن اسفندیار بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، کلالهٔ خاور، تهران، ۱۳۲۰هش.

۲ـ ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹هش.

۴ـ حمَوی، یاقوت، المعجم البلدان، وستنفلد، لیپزیگ، ۱۸۷۳ـ۱۸۶۶م.

۵ـ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۲۸، تحت عنوان طبرستان.

۶ـ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، براساس چاپ مسکو، جلد اول، ۱۳۸۲.

۷ـ لسترنج، گ، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۲۷هش.

۸ـ مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و مازندران به اهتمام برنهادر دارن، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، ۱۳۶۳هش.

۹ـ معین، محمد، فرهنگ فارسی، اعلام، جلد پنجم، ص ۱۰۷۸.

۱۰ـ منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۳۸ش.

۱۱ـ مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، چاپ اثر، ساری، ۱۳۴۲هش.